

**برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.**

www.parvizshahbazi.com



پیغام عشق

قسمت هزار و چهارصد و پنجاه و سه





خانم فریبا الہی مہر



به نام خدا

خلاصه شرح غزل ۲۰۰ دیوان شمس، برنامه ۹۸۴

نام شتر به ترکی چه بود؟ بگو: «دوا»
نام بچه‌ش چه باشد؟ او خود پی‌اش دوا
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۰

-دوا: دوه واژه‌ای ترکی به معنی شتر
-دوا: دوان، دونده

در این بیت شتر نماد خداوند و بچه شتر نماد انسان است.
می‌گوید نام خداوند چیست؟ «بگو «دوا»» یعنی شفادهنده. و نام انسان چیست؟ نامی ندارد، فقط به دنبال
خداوند می‌دود.

حضرت مولانا در این بیت به این مطلب اشاره می‌کند که ما نباید خداوند و خودمان را به‌عنوان امتداد او با ذهنمان توصیف کنیم، بلکه ما باید برای شناختن خداوند و خودمان چیزهایی را که ذهنمان نشان می‌دهد، از مرکزمان خارج کنیم و فضا را در برابر بی‌مرادی‌هایی که برایمان پیش می‌آید، باز کرده و واکنش نشان ندهیم و بدون مقاومت و قضاوت، با فضاگشایی به‌دنبال اصلمان که خداوند است بدویم، تا داروی شفابخش خداوند بیاید و ما را از همهٔ همانیدگی‌هایی که در مرکزمان داریم نجات دهد.

ما زادهٔ قضا و، قضا مادر همه‌ست
چون کودکان دوان شده‌ایم از پی قضا
-مولوی، دیوان شمس، غزل شمارهٔ ۲۰۰-

ما لحظه‌به‌لحظه زادهٔ قضا هستیم و خداوند در این لحظه با قانون قضایش که می‌گوید «بشو، می‌شود» مادر ما است و ما مانند کودکانی در پی خداوند می‌دویم.

به عبارتی، ما چه با من ذهنی فکر و عمل کنیم یا چه بر اساس مرکز گشوده شده فکر و عمل کنیم، قضای خداوند شامل حالمان می شود، چرا که اگر مرکزمان من ذهنی باشد، خداوند هم با قانون قضایش ما را بی مراد می کند، تا ما آگاهانه مرکزمان را باز کرده و به او زنده شویم.

ما شیر از او خوریم و، همه در پی اش پریم
گر شرق و غرب تازد، و جانب سما
- مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۰

- سما: آسمان

ما باید با فضاگشایی شیر زندگی را بخوریم و فقط به سوی خداوند بدویم و هرگز نباید شیر من ذهنی مثل شیر تأیید، شیر خشم، شیر نفرت و شیر حسادت را بخوریم. ما به دنبال خداوند می دویم چه بخواهد ما را به سوی شرق، یعنی فضای یکتایی ببرد یا بخواهد ما را به سوی غرب یعنی مرکز همانیده ببرد، چرا که اگر ما را به مرکز همانیده و ذهن ببرد، می خواهد که ما با شناسایی یک همانیدگی در درونمان مثل خشم، آن را رها کرده و به سوی آسمان، یعنی فضای گشوده شده درونمان بپریم.

طبل سفر زده‌ست، قدم در سفر نهیم
در حفظ و در حمایت و در عصمت خدا
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۰

-عصمت: نگهداری و حفاظت

خداوند طبل سفر را قبل از این که به این جهان بیاییم زده‌است و به ما گفته که شما باید از من ذهنی‌تان بپیرید به فضای گشوده‌شده درونتان و این فقط با فضاگشایی میسر است. اگر ما در برابر هر بی‌مرادی که ذهنمان نشان می‌دهد، عمیقاً فضای درونمان را باز کنیم، خداوند هم در این سفر معنوی، لحظه‌به‌لحظه از ما حمایت و محافظت می‌کند.

در شهر و در بیابان، همراه آن مهیم
ای جان غلام و بنده آن ماه خوش‌لقا
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۰

هم در فضای گشوده شده و هم در بیابان من ذهنی، آن ماه، یعنی خداوند همراه ما است. خدایا، جان من ذهنی ما فدایت شود، چرا که اگر ما لحظه به لحظه فضا گشایی کنیم، از حمایت تو برخوردار شده و تو به صورت ماه خوش سیما از مرکزمان طلوع خواهی کرد.

آنجاست شهر کآن شه ارواح می کشد
 آنجاست خان و مان که بگوید خدا: «بیا»
 -مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۰

وقتی ما فضا را باز کرده و مرکزمان گشوده شود، شاه روحها، یعنی خداوند ما را به سوی خودش می کشد و تمام خان و مان، یعنی جای زندگی ما، خویشاوندان ما، همین فضای گشوده شده درونمان می شود و خداوند هم می گوید: «بیا به سوی من».

کوته شود بیابان، چونِ قبله او بُود
پیش و سپس چمن بود و سرو دلربا
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۰

اگر با فضاگشایی مرکزمان گشوده شود، بیابان من ذهنی کوتاه شده و قبله من ذهنی از بین خواهد رفت، در نتیجه قبله ما خداوند می شود و ما از گذشته و آینده توهمی که ذهنمان نشان می دهد، رها شده و همچون سرو دلربا و زیبا، در چمن یکتایی این لحظه مستقر می شویم و همیشه فضای درونمان گشوده و منبسط است و هیچ چیز بیرونی نمی تواند ما را از این قبله فضای گشوده شده خارج کند. دیگر از کسی توقع نداریم، دیگر هیچ کسی را خبر و سنی نمی کنیم، دیگر از کسی نمی رنجیم، فقط با فضاگشایی با خداوند همکاری می کنیم.

کوهی که در ره آید، هم پشت خم دهد
کای قاصدان معدن اجلال، مرحبا
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۰

-اجلال: جلال و شکوه زندگی

اگر فضای درونمان را در برابر هر اتفاقی که زندگی طرح می کند، باز کنیم، کوه من ذهنی مان در راه پشتش را خم می کند و خداوند هم می گوید ای قاصدانِ راه که دائماً فضای درونتان را باز کرده و می خواهید به هشیاری حضور زنده شوید، خوش آمدید.

همچون حریر، نرم شود سنگلاخ راه
چون او بود قلاوز آن راه و پیشوا
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۰-

-قلاوز: قلاووز، راهنما، پیشاهنگ

وقتی ما فضای درونمان را باز کرده و هرچیزی را که ذهنمان نشان می دهد، مهم ندانیم، خداوند هم در این راه معنوی، لحظه به لحظه راهنمای ما شده و درونمان را که به واسطه من ذهنی، مثل سنگ شده بود، مانند حریر نرم می کند. به عبارتی، تمام همانیدگی هایمان، مثل حسادت، خشم، نفرت و کینه را از مرکزمان خالی کرده و همه چیز برایمان آسان می شود و ما هم به عنوان امتداد خداوند راحت می بخشیم، همه را دوست داریم و از پیشرفت مادی و معنوی دیگران خوشحال می شویم.

ما سایه‌وار در پی آن مه، دوان شدیم
ای دوستان همدل و همراه، الصلا
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۰

ما مانند سایه به دنبال ماه، یعنی خداوند در حرکت هستیم و باید با فضاگشایی و تسلیم، مرکزمان را گشوده کرده و نگذاریم من ذهنی‌مان کار کند.

ای دوستان، ای یاران، خدا را شاکریم که حضرت مولانا را به عنوان استاد معنوی انتخاب کرده‌ایم. بیاییم در این مسیر به هم کمک کرده و فضای درونمان را باز کنیم، نسبت به هم حسادت نکنیم، از پیشرفت هم خوشحال شویم، با من ذهنی‌مان حرف نزنیم و سکوت کنیم، تا خداوند در ما جاری شده و از طریق ما حرف بزند.

دل را رفیقِ ما کند آن کسِ که عذر هست
زیرا که دل سبک بود و چست و تیزپا
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۰

-چست: چالاک
-تیزپا: بادپا، تندرو

انسانی که من ذهنی دارد و هنوز فضای درونش گشوده نشده، باید با فضاگشایی دلش را، رفیق کسانی کند که به خداوند زنده شده‌اند و دائماً از خداوند عذرخواهی کند که به ذهن می‌رود و هرگز نباید با من ذهنی‌اش رفیق شود، چرا که دل فقط با فضاگشایی بارش سبک شده و همانیدگی‌هایش می‌افتد و تندرو می‌شود.

دل مصر می‌رود که به کشتیش وهم نیست
دل مگه می‌رود که نجوید مهاره را
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۰

-مهاره: جمع مهر به معنی گره اسب، در این جا هر مرکوب اهلی و رام شده.

دلی به سوی مصر، یعنی شگر، شیرینی، شادی بی سبب و عشق می رود که هرگز در کشتی وهم من ذهنی وارد نشود، بلکه من ذهنی اش را عمداً کوچک کرده و بگویند «نمی دانم». دلی به سوی مکه یعنی فضای یکتایی این لحظه می رود که با ابزار و مرکب من ذهنی خداوند را جستجو نکند.

از لنگی تن است و ز چالاکی دل است
کز تن نجست حق و ز دل جست آن وفا
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۰

لنگی تن، یعنی از یک فکر همانیده به یک فکر همانیده دیگر پریدن و به فاصله بین دو فکر که خداوند است، آگاه نبودن.

لنگی تن، یعنی چیزهای اقل این دنیا را به جای خداوند به مرکز آوردن و از آن چیزها زندگی و هویت خواستن. لنگی تن، یعنی روی خود تمرکز نداشتن و دیگران را حبر و سنی کردن.

زمانی ما می‌توانیم از لنگی تن، یعنی من‌ذهنی‌رها شویم که خداوند را با سبب‌سازی ذهن جستجو نکنیم، بلکه باید با فضاگشایی هر چیز آفلی را که در مرکزمان است، شناسایی کرده و بگوییم که ما از جنس این همانیدگی‌ها نیستیم، تا زندگی این همانیدگی‌ها را از مرکزمان خارج کند. تنها در این صورت است که دل‌مان چالاک شده و به خداوند وفا می‌کنیم و به او زنده می‌شویم.

اما کجاست آن تن هم‌رنگ جان شده؟
 آب و گلی شده‌ست بر ارواح، پادشا
 -مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۰

کجاست انسانی که چیزهای گذرا و آفل این دنیا را به‌جای خداوند در مرکزش گذاشته بود و با سبب‌سازی خداوند را جستجو می‌کرد؟ اما اکنون به‌واسطه حضرت مولانا و تکرار ابیاتش و عمل به آن‌ها، من‌ذهنی‌اش را رها کرده و با فضاگشایی جان‌ش به خداوند زنده شده و پادشاه همه هشیاری‌ها از جمله جماد، نبات و حیوان شده‌است.

ارواح خیره مانده که این شوره خاک بین
از حد ما گذشت و ملک گشت و مقتدا
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۰

همه هشیاری‌ها متعجب شده‌اند این انسانی که دائماً با من ذهنی به خودش و همه چیز و همه کس ضرر می‌زد،
وقتی فضای درونش را باز کرده و از این من‌ذهنی رها و به خداوند زنده شد، حالا تمام ارواح از جمله فرشتگان
می‌خواهند به او سجده کنند و از طریق ارتعاشات چنین انسانی که به خداوند زنده شده، می‌خواهند خودشان را
بشناسند.

چه جای مقتدا؟ که بدان‌جا که او رسید
گر پا نهیم پیش، بسوزیم در شقا
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۰

-شقا: بدبختی

اگر مرکز ما با فضاگشایی از هر هم‌هویت‌شدگی خالی شود و به خداوند زنده شویم، ارواح و فرشتگان می‌گویند این انسانی که پادشاه و پیشوای ما شده بود، الان به مقامی از حضور رسیده که ما اگر بخواهیم قدمی به او نزدیک شویم از ناتوانی خواهیم سوخت.

این در گمان نبود، در او طعن می‌زدیم
در هیچ آدمی منگر خوار، ای کیا
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۰

-کیا: بزرگ

فرشتگان و روح‌ها گفتند ما به انسان طعنه می‌زدیم که او بسیار ضررزننده است و گمان نمی‌کردیم انسانی که لحظه‌به‌لحظه بر اساس هیجاناتی مثل خشم، حسادت و رنجش فکر و عمل می‌کرد، اکنون با فضاگشایی به خداوند زنده شود.

ای بزرگوار، همهٔ انسان‌ها را با فضاگشایی بزرگ بین و هیچ انسانی را به واسطهٔ داشتن من‌ذهنی تحقیر نکن و با عشق به همه نظر کن، چراکه ما همه از یک هشیاری هستیم و درحقیقت همهٔ انسان‌ها انعکاسِ درونِ ما هستند و ما باید با دیدنِ هر انسانی که من‌ذهنی دارد، من‌ذهنیِ خودمان را شناسایی کنیم.

ما همچو آب در گُل و ریحان، روان شویم
تا خاک‌های تشنه ز ما بردهد گیا
-مولوی، دیوان شمس، غزل شمارهٔ ۲۰۰

عارفان مانند آبی در خاک وجود انسان‌هایی که تشنهٔ زنده شدن به خداوند هستند، روان شده و وجودشان را پُر از گل‌های عشق و شادی می‌کنند. به عبارتی، ما هم وقتی به خدا زنده شویم، مانند آبی روان می‌شویم که انسان‌های تشنه از ارتعاش ما، وجودشان به عشق جوانه خواهد زد.

بی دست و پاست خاک، جگر گرم بهر آب
زین رو دوان دوان رَوَد آن آب جوی‌ها
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۰

-جگر گرم: مجازاً تشنه

اگر ما دست و پای من ذهنی‌مان را با فضاگشایی ببندیم و حقیقتاً تشنه آب حیات، یعنی تشنه زنده شدن به زندگی باشیم، در این صورت، آب زندگی جوی‌ها را سپری کرده و به ما می‌رسد.

پستان آب می‌خَلد، ایرا که دایه اوست
طفل نبات را طلبد دایه جا به جا
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۰

-ایرا: زیرا

پستان زندگی مانند دایه‌ای دنبال تشنه‌ای می‌گردد تا به او شیر دهد، ما هم مانند طفلی هستیم که مرحله‌به‌مرحله یک همانیدگی مثل خشم را شناسایی کرده و در اطرافش فضا را باز می‌کنیم، در نتیجه خداوند هم در اثر فضاگشایی ما، آن خشم را از ما گرفته و مانند دایه‌ای وجود ما را که تشنه زنده شدن به او هستیم، سیراب کرده و ما را به خودش زنده می‌کند.

ما را ز شهر روح، چنین جذبه‌ها کشید
در صد هزار منزل، تا عالم فنا
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۰-

وقتی ما یک عیب را در خودمان شناسایی می‌کنیم و با فضاگشایی، صبر کرده و درد هشیارانه می‌کشیم، خداوند هم آن عیب را از وجودمان پاک کرده و ما در فضای یکتایی این لحظه مستقر می‌شویم، در نتیجه از این فضای یکتایی، جذبه‌های خداوند و عارفان زنده‌شده به خدا شامل حالمان شده و مرحله‌به‌مرحله بالا و بالاتر می‌رویم.

باز از جهان روح، رسولان همی رسند
پنهان و آشکارا، بازاً به اقربا
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۰

-اقربا: اقرباء، جمع قریب، نزدیکان، خویشان

حضرت مولانا می فرماید از فضای یکتایی، رسولانی که گاهی پنهان و گاهی آشکار هستند، بر شما نازل می شوند، این رسولان می توانند به صورت یک پیغام از طرف انسانی یا به صورت یک بی مرادی باشند و پیغامشان این است که هر همانیدگی را که در وجودتان دارید، شناسایی کنید و با فضاگشایی از روی آن همانیدگی پریده و با خویشان عشقی و معنوی قرین و همنشین شوید.

یاران نو گرفتی و ما را گذاشتی
ما بی تو ناخوشیم، اگر تو خوشی ز ما
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۰

ای انسان‌ها، شما یاران نو، یعنی همانیدگی‌های جدید مثل همسر، فرزند و دوستان را در مرکزتان گذاشته و از خداوند و ما عارفان زنده‌شده به خدا دور شده‌اید.

ما منتظریم که شما انسان‌ها از من ذهنی‌تان خارج شده و به سوی خداوند بروید، چراکه ما بدون حضور شما ناخوشیم، اما شما از وجود ما خوش هستید، یعنی کمک ما را گرفته و صرف چیزهای آفل این دنیا می‌کنید.

ای خواجه این ملالت تو ز آه آقرباست
با هر که جُفت گردی، اَنْت کَنْد جِدا
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۰

ای انسان، آگاه باش که این بی حالی و ملالت تو از آه خویشان و یاران معنوی و عشقیات است، چرا که تو با هر چیزی که هم‌هویت می‌شوی و آن را به‌جای خداوند در مرکزت می‌گذاری، آن چیز تو را از اصلت که خداوند است، جدا می‌کند.

خاموش کن که همت ایشان پی تو است
تأثیر همت است تصاریف ابتلا
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۰

-تصاریف؛ جمع تصریف به معنی تغییر دادن و بالا و پایین کردن، تصاریف ابتلا یعنی انواع و اقسام ابتلائات، رویدادها.

ذهنت را خاموش کن، چراکه اتفاقاتی که در زندگی برایت رخ می‌دهد، از تأثیر همت بزرگان و یا به اراده خداوند است، زیرا می‌خواهد تو با شناسایی یک عیب در درونت و رها کردن آن، به زندگی تبدیل شوی.

ارادتمند شما، فریبا الهی مهر



خانم سیمین از تهران



سلام

مواردی که اگر مفتی ضرورت نباشم، باید جریمه بدهم:

۱- پریدن از فکری به فکری: جریمه‌اش رفتن به صندوق‌های ذهنی

فُرْجَةُ صَنْدُوقِ نَوِّ نُوْ مُسْکَرٍ اسْت
در نیابد کو به صندوق اندر است
- (مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۵۱۶)

۲- آرام و قرار نداشتن در این لحظه ابدی: جریمه‌اش رفتن به زمان توهمی گذشته و آینده

جمله بی‌قراریت از طلب قرار توست
طالب بی‌قرار شو، تا که قرار آیدت
- (مولوی، دیوان شمس، غزل ۳۲۳)

۳- حرص رسیدن به چیزها مثل پول، تأیید و توجه، تفریح، غذا، دوست، جریمه‌اش محرومیت از شادی بی‌سبب و قوت اصلی بشر.

چونکه صبرت نیست زین آب سیاه
چون صبوری داری از چشمه‌آله؟
- (مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۲۱۳)

۴- توصیف خود که در واقع وصف من‌ذهنی است: جریمه‌اش پوشیده شدن اصل خودم.

خویش را صافی کن از اوصاف خود
تا بینی ذات پاک صاف خود
- (مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۴۶۰)

۵- حَبْر و سَنی و دانشمند کردن دیگران که از پندار کمال و «من می دانم» می آید: جریمه اش بدخو و خالی شدن.

دیده آ، بر دیگران، نوحه گری
مدتی بنشین و، بر خود می گری
- (مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۴۷۹)

۶- نقل قول کردن و غیبت: جریمه اش این است که هر حرفی دیگران در مورد آن شخص بزنند، من مسئول هستم.


در زمین مردمان، خانه مکن
کار خود کن، کار بیگانه مکن
- (مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۶۳)

- با تشکر
- سیمین، از تهران



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود





**برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.**

www.parvizshahbazi.com